

از ملی‌گرایی فردوسی تا فراملی‌گرایی مولوی*

دکتر بهجت‌السادات حجازی
استادیار دانشگاه شهیدباهنر کرمان



چکیده:

حفظ هویت ملی سنگ‌بنای دستیابی به هویت انسانی است، که برای تقویت خودباوری و اعتماد به نفس در مقابل بیگانگان کاملاً ضروری به نظر می‌رسد. ولی با فرض حذف هر نوع سلطه‌جویی و حرکت به سوی هویتی فراملی، هویت انسانی برتری می‌یابد. حماسه سرایی فردوسی با ترویج آزاد منشی، نیک اندیشی، انعطاف‌پذیری هوشیارانه و دین‌باوری، زمینه‌تعامل اندیشه‌ها را در پرتو هویت فرهنگی فراهم می‌کند. نگرش جهانی شدن هویت با ظهور اسلام آغاز می‌گردد و در قلمرو ادبیات با تاثیر پذیرفتن زبان فارسی از اندیشه‌های عرفانی استمرار می‌یابد. مولوی در اوج قلّه ادبیات عرفانی احیاگر هویت انسانی است. سیر تکوینی زبان و ادبیات فارسی از ملی‌گرایی فردوسی تا انسان‌گرایی یا فراملی‌گرایی مولوی فتح‌الباب دست یافتن به هویت جهانی است.

کلیدواژه: هویت ملی، هویت فراملی، زبان حماسه، انعطاف پذیری هوشیارانه.

۱- درآمد

حفظ هویت ملی سنگ بنای دست یابی به هویت انسانی است. همواره هویت ملی و به تعبیر دیگر مجموعه‌ای از زبان، فرهنگ، آداب و رسوم، شعایر دینی، اساطیر و داستان های قومی در هر سرزمینی از قداست و ارزشی خاص برخوردار بوده است و خاستگاه بروز و نمایش دلاوری‌ها و پهلوانی‌ها و شجاعت‌ها در کشاکش رویدادهای سهمگین و خانمان سوز شده است.

از دیرباز مردم صاحب تمدن‌های درخشان، ناخودآگاه، با کشش و علاقه‌ای ذاتی به هویت ملی و فرهنگی خود، به آن مباهات ورزیده؛ موجبات اعتماد به نفس خود را در رویارویی با بیگانگان هر چه بیشتر فراهم نموده‌اند. چنانکه شواهد تاریخی نشان می‌دهد؛ ایرانیان با یک تمدن شکوهمند در بستر زمان حفظ هویت ملی خود را چه با انگیزه های سیاسی و چه فارغ از اهداف و انگیزه های سیاسی برای تقویت خودباوری و استحکام پیوند نیروهای درونی لازم و ضروری می‌دانستند؛ به خصوص زمانی که بیم تجاوز بیگانگان را به حریم خود احساس می‌کردند. و این امری کاملاً طبیعی و فراگیر است؛ ولی زمانی که خوف و هراس تجاوز سلطه گران، دغدغه خاطر مردم این سرزمین نبوده است و نسیم صلح و آرامش وزیدن می‌گیرد، تجلی هویت انسانی بر هویت ملی - بدون حذف یا بی‌اعتنایی نسبت به آن - ارجحیت می‌یابد.

بازتاب هویت ایرانی و هویت انسانی را در زبان دو قلّه فکری ادبیات فارسی یعنی فردوسی و مولوی می‌توان مشاهده کرد. فردوسی در نقطه اوج حماسه سرایی، اثری بی‌بدیل و جاودانه می‌آفریند که اگر چه با شور و هیجانی با شکوه به حکایت و بیان



آرمان‌های قومی و ملی ایرانیان مبادرت می‌ورزد؛ ولی جاذبه آفرینش ادبی تا حدی است که اقوام دیگر را نیز مفتون و مبهوت می‌سازد. از این رو گویی شاهنامه ضمن معرفی هویت و ملیت ایرانی که ترویج نوعی اندیشه ناسیونالیستی است؛ به لحاظ تبیین ارزش‌های فطری و انسانی در خاطره ملت‌های غیر ایرانی نیز ماندگار می‌شود.

ولی مولوی، ستاره درخشان ادبیات عرفانی، با احیای هویت انسانی، به نشر و گسترش تفکر انترناسیونالیستی می‌پردازد. ملی‌گرایی فردوسی و انسان‌گرایی مولوی هر دو دارای زیرساختی آرمان‌گرایانه است و در یک خط‌سیر تاریخی قرار دارد، که یکی از گذشته‌های بسیار دور سوسو می‌زند و دیگری نویدبخش درخششی باب‌بخت در آینده‌ای نامعلوم است؛ از این رو منافات و مغایرتی با همدیگر ندارند.

۲- علل ملی‌گرایی فردوسی

فردوسی پیش‌کسوت و سردمدار شاعرانی است که دل در گرو حفظ هویت ملی و افتخارات قومی دارند. هرچند که از نظر تاریخی وی در بدو شکوفایی تمدن ایرانی قرار گرفته است و طبعاً به اقتضای زمان و همانند تمدن‌های دیگر قرعه سرودن حماسه‌های ملی به نام وی، که ذوق و قریحه‌ای توانا در این نوع ادبی دارد؛ می‌افتد؛ بی‌تردید عوامل و انگیزه‌هایی در تقویت و باروری ساختار فکری فردوسی تأثیرگذارند که به اختصار به آنها می‌پردازیم.

۲-۱- بی‌عدالتی عرب مبتنی بر ناسیونالیسم

ناسیونالیسم در هر سرزمینی متناسب با باورها، آرمان‌ها و گرایش‌های متفاوت، معنایی تازه می‌یابد. از این رو بین ناسیونالیسم اروپایی و غیر اروپایی تفاوت قایل شده‌اند. «ناسیونالیسم غیر اروپایی خودجوش است و با رشد یک جامعه و رسیدن به نوعی خودآگاهی ملی و اعتماد به خود، برای رهایی از سلطه بیگانگان یا عوامل داخلی با توسل به برخی نمادهای مشترک فرهنگی، پرچم وحدت و تلاش را برای کسب



استقلال یا برقراری حاکمیت ملی در دست می‌گیرد. در بیشتر نقاط جهان، نهضت‌های ترقی خواهانه و رهایی بخش با توجه به برخی تمایلات و علایق مشترک جامعه، نوعی ناسیونالیسم رمانتیک پدید آورده‌اند. مثلاً در شبه قاره هند، تعلقات دینی پایه ناسیونالیسم پاکستان گردید. در حالی که در اروپا ناسیونالیسم با نفی قدرت کلیسا به میدان آمد. در ایران هم نمی‌توان علایق ناسیونالیستی را از مذهب جدا نمود.» (ابریشمی، ۱۳۷۳: ۲۸)

به زعم عده‌ای، ملی‌گرایی همواره با دین‌باوری در تضاد است؛ زیرا «مخاطب ملی‌گرایی کل بشریت نیست؛ بلکه واحدهای ملی هستند و هدف نهایی آن نیز استقرار جامعه جهانی نیست. در مقابل مخاطب اسلام تمام انسان‌ها هستند و اسلام کل بشریت را یک واحد تلقی می‌کند.» (نقوی، ۱۳۶۰: ۱۰۰)

اگر در تفکر ناسیونالیستی وفاداری به وطن و سرزمین بیش از هر چیز محوریت پیدا می‌کند و این با اندیشه‌های اسلامی که مبتنی برحاکمیت باورهای دینی و تلاش در جهت تحقق حکومتی انترناسیونالیستی است، مغایرت دارد؛ ولی انصافاً فردوسی با تلفیق ملی‌گرایی و دین‌باوری طرحی نو در انداخته، و آمیختگی عناصر دینی و اخلاقی با زبان حماسی او، تفکر ملی‌گرایانه او را کاملاً منطقی و توجیه پذیر کرده است.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که همواره بیم تجاوز و آسیب دشمنان، انگیزه‌ای قوی برای جستجوی هویت ملی و تجدید باورهای قومی در قالب سرودن حماسه‌ها بوده است. «فردوسی نیز در عصر تبدیل مهم و تازه‌ای در تاریخ ایران، یعنی در زمان انتهای یک استیلا (تسلط عرب) و شروع استیلا (تسلط ترک)، بوده است. در این هنگام اگر همه مقاومت‌های جنگی شکست خورده بود، باز جنبش‌های روحی فرونشستنی مانده بود و حماسه ملی ایران و یادبود شکوهمندی‌های گذشته، می‌بایست جوهر خود را در کتابی چون شاهنامه بچکاند.» (مختاری، ۱۳۷۹: صص ۲-۶۱)

ابن خلدون از ملی‌گرایی با واژه «عصبیت» یاد می‌کند. وی عصبیت را روح همبستگی می‌داند و به نظر وی هدف عصبیت عبارت است از حمایت و دفاع، مطالبه حقوق و هر امری که برآن اجتماع کنند. قومی که عصبیت نداشته باشد، به هیچ کاری توفیق نمی‌یابد. (ابریشمی، ۱۳۷۳: صص ۷-۵۶)



در نگرش او عصبیت وقتی تشدید می‌شود که پایه قدرت و استقلال سست گردد. (همان‌جا) تعبیر ابن خلدون دقیقاً با معنای ملی‌گرایی همسویی دارد. به هر صورت احساس برتری و تفاخر عرب‌ها پس از استیلای بر ایرانیان و محروم کردن ایشان از حقوق خود سبب شد تا پایه و اساس نهضت شعوبیه^(۱) (ر.ک پی‌نوشت‌ها) تحکیم گردد.

شاعران شعوبی در تحریک و برانگیختن احساسات ملی در مردم و احیای مواریت فرهنگی و قومی و تقویت خودباوری، کوششی بی‌وقفه داشتند. هرچند که بعدها در اثر افراط‌های خود مرتکب همان اشتباه قوم عرب یعنی تجلیل از نژاد خود و تحقیر ایشان شدند. فردوسی، شاعری متأثر از افکار و احساسات شعوبی است که با رعایت حریم شعایر اسلامی و ابراز علاقه بیکران خود به پیامبر(ص) و اهل بیت او، در جهت حفظ فرهنگ و تمدن ایرانی گام برداشته است. از این رو ملی‌گرایی او بر محور وطن‌دوستی صرف نیست؛ بلکه با تکیه بر باورهای دینی او، صلابت و استواری خدشه‌ناپذیر و غیر قابل‌خرده‌گیری یافته است.

۱۳

مبارزه با بی‌عدالتی عرب مبتنی بر ناسیونالیسم نه تنها در حوزه شعر و ادبیات بلکه در میان توده مردم به سرعت رواج یافت. مردم ایران ضمن عشق ورزیدن به آیین جدید و پیشوایان آن به شدت از تحقیر و ظلم خلفا به ستوه آمدند و این سروده زیبای مرحوم بهار زبان حال ایشان است:

گرچه عرب زد چو حرامی به ما
داد یکی دین گرامی به ما
گرچه ز جور خلفا سوختیم
ز آل علی معرفت آموختیم

(بهار، ج ۲، ص ۱۵۱)

۲-۲- عشق به زبان فارسی

مهم‌ترین علت ملی‌گرایی فردوسی عشق به فرهنگ و تمدن ایران و احیای زبان فارسی است که وی را بر آن می‌دارد تا از نظم کاخی بی‌گزند از باد و باران بنا نهد. شخصیت او بزرگوarter از آن است که حسن انتقامجویی از عناصر غیرایرانی (ترک و عرب) تنها انگیزه و محرک وی در سرودن شاهنامه باشد. هر چند که عدالت خواهی و ظلم ستیزی وی را در شمار شاعران شعوبی قرار می‌دهد. بسیاری از شاعران پس از فردوسی به نقش برجسته‌ی وی در اعتلای زبان فارسی و ارج نهادن به مقام سخن‌اقرار کرده‌اند. از جمله ظهیر فاریابی:

ای تازه و محکم از تو بنیاد سخن

هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن

فردوس مقام بادت ای فردوسی

انصاف که نیک داده‌ای داد سخن

(رزمجو، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۵۴)

حمد الله مستوفی:

که فردوسی اندر سخن گستری

برافراشت رایات شعر دری

(همان: ۱۵۶)

ملا بمانعلی راجی کرمانی:

سخنگوی فردوسی پاک‌زاد

که او از سخن در جهان داد، داد

سخن را از او پایه آمد بلند

ز گفتار او شد سخن ارجمند

(همان: ۱۵۶)



۳-۲- حفظ هویت ملی با زبان حماسی

ادبیات بسان منشوری زیبا با جلوه‌های متعدد و متفاوت خود، افکار، آرمان‌ها، گرایش‌های عاطفی، خردورزی‌ها و دوراندیشی‌های مردم یک سرزمین را نمایان می‌سازد. اگرچه غالباً جنبه‌های ذوقی و احساسی ادبیات بر جنبه‌های عقلانی و واقع‌گرایی آن فزونی می‌گیرد؛ ولی همواره راه‌گشا و فتح‌الباب کشفیات علمای جامعه‌شناس، روان‌شناس، سیاست‌مداران، فلاسفه و... بوده است. چنانکه گویی رسالت خطیر ادبیات، گره زدن و پیوند عالم واقعیت با جهان فراواقعیت بوده و هست.

از این رو تعجبی ندارد که موضوع «هویت»، که بیشتر رنگ و بوی سیاسی دارد تا فرهنگی^(۲) در عرصه ادبیات مورد پژوهش واقع گردد.

ابتدا به تعریف هویت و ادبیات می‌پردازیم و بعد رابطه و نسبتی که بین این دو وجود دارد، بیان می‌گردد. «هویت مفهومی است ناظر به حالات و اعمال شخصی، که ریشه در تربیت خانوادگی، آموخته‌های فرهنگی و باورهای اجتماعی دارد و تشخص و فردیت یک شخص یا جامعه را تشکیل می‌دهد. مؤلفه‌های عینی هویت در سطح اجتماع، ساختارهای «هویت ملی» را شکل می‌دهند که بر اساس تغییر شکل نظام سیاسی، تحول در باورهای فرهنگی و گشودگی آن بر روی دیگر آموزه‌های فرهنگی دچار دگردیسی شده و به مقوله‌ای نسبی و عصری تبدیل می‌شود.» (حقدار، ۱۳۸۰: ص ۱۸۸)

زرین کوب در تعریف ادبیات می‌نویسد: «ادبیات عبارت است از تمام ذخایر و موارث ذوقی و فکری اقوام و امم عالم که مردم در ضبط و نقل و نشر آنها اهتمام کرده‌اند. این میراث ذوقی و فکری که از رفتگان بازمانده است و آیندگان نیز همواره بر آن چیزی خواهند افزود..... همواره موجب استفاده و تمتع و التذاذ اقوام و افراد جهان خواهد بود.» (زرین کوب، ۱۳۵۴: ج ۱، ۸)

از بین انواع شعر، نوع حماسی آن بیشتر به هویت ملی مردم یک سرزمین مربوط می‌شود؛ زیرا «مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی‌ها و افتخارات قومی یا فردی است



و همه افراد یک ملت، در اعصار مختلف، در آن دخیل و ذی‌نفع هستند و مشکلات و حوایج مهم ملی از قبیل تشکیل ملیت و تحصیل استقلال و دفاع در مقابل دشمنان اصلی، موضوع شاهنامه و حماسه‌های ملی جهان است.» (صفا، ۱۳۷۴: صص ۵-۲۴)

شاهرخ مسکوب به نقش زبان در حفظ هویت ملی اذعان می‌نماید، آنجا که می‌گوید: «ما ملیت یا شاید بهتر باشد بگوییم هویت ملی خودمان را از برکت زبان و درجان‌پناه زبان فارسی نگه داشتیم. با وجود پراکندگی سیاسی در واحدهای جغرافیایی متعدد و فرمانروایی عرب، ایرانی و ترک.» (مسکوب، ۱۳۷۳: ص ۲۲) به خصوص زمانی که اسلام در ایران نفوذ و گسترش پیدا می‌کند. وی در ادامه می‌گوید: «تنها دو چیز ایرانیان را از مسلمانان دیگر جدا می‌کرد: «تاریخ و زبان» و درست بر همین دو عامل، هویت ملی یا قومی خودمان را بنا کردیم.» (همان، ۳۳)

با وجود این، تعامل فکری و فرهنگی بین مسلمانان ایرانی و غیرایرانی، کم‌کم این وجوه تمایز و تباین را محو و ناپدید کرد و زمینه یک دادوستد و در نتیجه رشد و باروری فرهنگی فراهم گردید. و زبان فارسی نیز که زیر مجموعه‌ای از کل فرهنگ ایرانی است، از این قاعده مستثنی نبود.



مسکوب بر این باور است که: «اگرچه ایرانیان برای احیای هویت فرهنگی می‌بایست بر زبان فارسی به عنوان یکی از بنیادهای اساسی تأکید می‌کردند؛ ولی هرگز زبان، خصلت یک تکانه ضد اسلامی را به خود نگرفت؛ بلکه پذیرش زبان فارسی به عنوان زبان دوم اسلام، قداست و حرمت خاصی پیدا کرد.» (بنو عزیز)

به هر صورت زبان حماسه در شاهنامه فردوسی بازگوکننده هویت ملی و روح جمعی قوم ایرانی است؛ هر چند که ساختار زبانی و فرهنگی شاهنامه و عنایت خاص فردوسی به جنبه‌های ارزشی و اخلاقی، متأثر از جهان‌بینی اسلامی او و طلیعه ره یافتن به هویتی انسانی است.

حماسه ملی از زاویه نگرشی روان‌شناختی، سبب افزایش اعتماد به نفس و خود باوری قومی می‌گردد. «روح جمعی و قومی در برابر شکست‌ها و ناکامی‌های بزرگ گرفتار

پریشانی و ناسازگاری درونی می‌شود و به تحلیل می‌رود. ولی روح قومی که نیرومند و شکست ناپذیر باشد، هویت و یگانگی درونی خود را حفظ می‌کند. و باور به ارزش‌هایش را در خود زنده می‌نماید. و یکی از ابزارها برای حفظ این یگانگی و وحدت قومی، حماسه ملی است.» (ثاقب فر، ۱۳۷۷: ص ۳۵)

تاریخ گواه این مدعاست که خود باوری قومی در تسریع روند پیشرفت‌های علمی و فرهنگی،... بسیار تأثیرگذار است. چنانکه «یونانیان باستان نه هیچگاه در تشکیل یک دولت نیرومند و متمرکز شدند و نه برای شاهنشاهی پهناور هخامنشی اهمیتی داشتند. ولی آنچه مهم بود، این بود که آنها از خویشتن انگاره‌ای والا در ذهن داشتند؛ و همواره خود را برتر از دیگران می‌پنداشتند. همین پندار مهم‌ترین انگیزه برای رشد فرهنگی یونان و آفرینش آن چنان آثار دانشی، فلسفی و هنری گشت. بنابراین بخش مهمی از این پندار، دست کم در قلمرو فلسفه و هنر به واقعیت تبدیل شد.» (همان: ص ۳۷)

به غیر از یونان، پیروزی ژاپن، کره و بسیاری از کشورهای دیگر نیز که به استقلال و بالندگی دست یافتند، در نتیجه یک خودباوری واقع‌بینانه و نه خودبزرگ بینی کاذب بوده است.

۳- خصوصیات بارز هویت ملی ایرانی

۳-۱- آزادمنشی

آزادمنشی به مفهوم سرتسلیم و بندگی به بیگانگان سپردن و هر طرح و نظریه‌ای را تصدیق نمودن، که نشانگر ضعف و زبونی باشد، نیست؛ بلکه آزادمنشی در عین قدرت، در واقع نوعی تسامح و تساهل نسبت به اقوام دیگر، اقلیت‌های مذهبی و دولت‌های غیر اسلامی است. ذبیح الله صفا، منشأ تاریخی این آزادمنشی اعتقادی را به کوروش منسوب می‌نماید که در فتح بابل برخلاف همه فاتحان، رفتار خشونت‌آمیزی با اسرای یهودی از خود نشان نداد و حتی ایشان را مورد لطف و مرحمت خود قرارداد. وی در این زمینه می‌گوید: «گمان



می‌رود علت اساسی محبت کوروش و بعد از او پادشاهان دیگر هخامنشی نسبت به یهود آن باشد که ایرانیان در اعتقادات مذهبی خود متمایل به توحید بوده‌اند و یا آیین زرتشتی هنوز به وسیلهٔ هخامنشیان پذیرفته نشده بود، بنابر کیش ایرانی پیش از زرتشت، از بت‌پرستی و اعتقاد به تعدد خدایان به نحوی که در سایر اقوام هند و اروپایی باقی مانده بود، رهایی یافته بودند.» (صفا، ۱۳۷۵: ۲۰) این آزادمنشی با پذیرفتن آیین اسلام و تأثیر جاذبهٔ شخصیت وارستهٔ پیامبر(ص) و ائمهٔ اطهار در دل ایرانیان، تلطیف و تعالی بیشتری می‌یابد و در روزگار ما برخورد ملاطفت‌آمیز و انسان‌دوستانه با اسرای عراقی مؤید این موضوع است.

۲-۳- نیک‌اندیشی

فردوسی در شاهنامه ضمن بیان داستان‌ها و اساطیر، هویت ملی ایرانی را از زاویهٔ فضایل اخلاقی و انسانی می‌نگرد؛ تا نشان دهد که مباهات صرف به افتخارات قومی و نژادی، دور از نیک‌اندیشی است و صلابت و اقتدار ملی باید با انسان‌دوستی تلفیق گردد. آنجا که می‌گوید:



بیا تا جهان را به بد نسپریم
 به کوشش همه دست نیکی بریم
 نباشد همی نیک و بد پایدار
 همان به که نیکی بود یادگار
 همان گنج و دینار و کاخ بلند
 نخواهد بدن مر تو را سودمند
 سخن ماند از تو همی یادگار
 سخن را چنین خوارمایه مدار
 فریدون فرخ فرشته نبود
 ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکوی

تو داد و دهش کن فریدون تویی

(فردوسی، ج ۱، صص ۷۵-۴۷۰)

ولی این نیک اندیشی و انسان دوستی با صلابت و اقتدار ملی دو روی یک سکه‌اند که به اقتضای زمان یک روی آن آشکار می‌گردد. چنانکه در هنگامه نبرد و رویارویی با دشمن، گرایش به افتخارات ملی فزونی می‌یابد:

چوایران نباشد تن من مباد

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

اگر سربه سر تن به کشتن دهیم

از آن به که کشور به دشمن دهیم



۳-۳- انعطاف پذیری هوشمندانه

مهم‌ترین رکن هویت ملی ایرانی، انعطاف‌پذیری هوشمندانه است، که زمینه تبادل اندیشه و تعامل و تعاطی با فرهنگ‌های دیگر را در هر دوره‌ای فراهم نموده است. زرین کوب بر این باور است که: «در گذشته، فرهنگ ایرانی، عناصر مثبت و زنده فرهنگ‌های دیگر را گرفته و چیزهای ارزنده‌ای هم به این فرهنگ‌ها داده است و این داد و ستد که در عین حال معرف شوق حیاتی و روح انعطاف‌پذیر اوست، به فرهنگ وی جنبه تلفیقی می‌دهد و آن را با فرهنگ‌های شرق و غرب مرتبط می‌دارد...» (زرین کوب، ۱۳۵۶:

ص ۴۲)

این خصلت در گذشته به نوعی رنگ و بوی عجز و سرسپردگی به هر نوع سلطه‌گری داشته است. چنانکه در کتاب «نامه تنسر» (یکی از متون پهلوی در زمینه آیین کشورداری اردشیر) آمده است: «و هیچ خلّت و خصلت از فضل و کرم، عظیم تر از آن نداریم که همیشه در خدمت شاهان خضوع و خشوع و ذل نمودیم، و فرمانبرداری و طاعت و اخلاص

و وفا گزیدیم. کار ما بدین خصلت استقامت گرفت و برگردن و سر اقالیم بدین بر آمدیم و از این است که ما را خاضعین نام نهادند در دین و کتب...» (ثاقب فر، ۱۳۷۷: ص ۳۵)؛ ولی با گذشت زمان شکل پیچیده‌تر و والاتری می‌یابد و متضمن یک پارادوکس، یعنی خضوع ظاهری و زیرکی باطنی، می‌گردد که در فرهنگ اسلامی از آن با اصطلاح «کیس» یاد می‌گردد: «المؤمن کیس» مؤمن زیرک است. (تمیمی، ۱۳۳۹: ج ۱، ۱۸۷)

جلال ستاری خصیصه اصلی هویت فرهنگ ایرانی را حفظ و صیانت جوهر خود و به تحلیل بردن عنصر بیگانه می‌داند و می‌نویسد: «به گمان بنده، «رندی» عالم سوز به معنای زیرکی و حيله‌گری و انکار و آزادگی که از خصوصیات بارز خلق و خو و فرهنگ ایرانی است که به ظاهر مصلحت‌بین و صلاح‌اندیش است، از همین سرشت و فطرت که عنصر غالب و بیگانه را به ظاهر گردن نهاده و در باطن، خودکامی می‌کند، مایه می‌گیرد.» (ستاری، ۱۳۸۰: صص ۱۱-۱۱۰)

در واقع انعطاف‌پذیری هوشمندانه علاوه بر فراهم نمودن زمینه رشد و پویایی قومی و ملی در عرصه‌های متفاوت؛ راه هر گونه تعدی و تعرض را بر بیگانگان مسدود می‌نماید.



۴-۳- دین باوری

در سراسر شاهنامه، دین باوری و اتکا به یزدان و نیایش به درگاه او، چه در زمان گسترش آیین میترائیسم قبل از گشتاسب و چه بعد از او؛ زمان حاکمیت آیین زرتشت، مشهود است و اصولاً درون‌مایه اصلی حماسه در هر شکلی، ملی، دینی یا تاریخی؛ دین باوری و ارج نهادن به عالم متافیزیکی و استمداد از آن است. «...حماسه ناچار است نشان دهد که نه تنها دلیری‌های نیاکان او از دشمنان، از انیرانیان بسی فزون‌تر بوده است؛ بلکه باید ثابت کند که مجموع دستگاه مینوی، ارزش‌های اجتماعی و هدف‌ها و آرمان‌های قوم او نیز برتر از دشمن بوده است و فرد یا جامعه بدون ذهنی بسامان، بدون جهان‌بینی و دستگاه مینوی یگانه در ذهن خویش، ... به راستی توان زندگی ندارد.» (ثاقب فر، ۱۳۷۷: ص ۷۴)

چو بردین کند شهریار آفرین

برادر شود شهریاری و دین

نه بی تخت شاه‌یست دینی پبای

نه بی دین بود شهریاری بجای

دو دیاست یک در دگر بافته

بر آورده پیش خرد تافته

(فردوسی، ج ۷، صص ۶۰-۵۵۸)

۵-۳- تعامل اندیشه‌ها در پرتو فراملی‌گرایی

هویت بیش از آنکه به سرزمین و نژاد و قومیت وابسته باشد؛ ریشه در فرهنگ، اندیشه و انسانیت دارد. به خصوص دردنیای امروز که آهنگ غلبهٔ هویت فراملی بر هویت ملی، نواخته می‌شود. ظهور این تفکر در ایران، با تحول اعتقادی مردم از آیین ثنویت‌گرایی زرتشت به آیین توحیدی اسلام آغاز می‌گردد. و در زمان تکوین و تکامل اندیشه‌های عرفانی در ادب فارسی - یعنی قرن هفتم - تقریباً اندیشه‌های انترناسیونالیستی یا فراملی عرفانی جایگزین تفکرات ملی‌گرا می‌شود. توجه به ادبیات فراملی و فرامرزی، راه تعامل و تعاطی فرهنگ‌ها را هموار می‌نماید؛ به شرطی که از مطامع و اغراض مادی و سیاسی و هرگونه اندیشهٔ سلطه‌جویانه به دور باشد. آن‌گونه که شواهد نشان می‌دهد غالباً توجه و عنایت غرب به ادبیات شرق خالی از این اغراض نبوده است. زرین کوب در همین مورد بیان می‌نماید: «علاقه به شرق که با بسط و توسعهٔ مطامع سیاسی استعماری غرب همراه بود، حتی بعد از انحطاط نهضت رمانتیک هم استمرار داشت و گهگاه از صیغهٔ فکر استعماری هم خالی نماند. آلفردتنی سون در «رؤیای اکبر» تسلط بریتانیا را بر هند، تحقق یک رؤیای اکبر امپراطور جلوه داد و آن را با اندیشه و وحدت دین و دین الهی در نزد امپراطور مغول مرتبط دانست. ادوارد فیتز جرالده، سیرت لذت را که ضعف اخلاقی ارباب قدرت بود، از زبان عمر خیام و با ترجمه و تلفیقی که از افکار منسوب به این حکیم بزرگ دنیای شرق کرد، جلوه‌ای تازه بخشید. و سرانجام ذوق شناخت و علاقه به جنبه‌های بدیع و غریب فکر



انسانی تدریجاً محرک نویسندگانی شد که با اخذ مضمون از گویندگان شرقی به آنچه می‌توانست لیبیک تازه‌ای به دعوت «گوته» برای سعی در ایجاد ادبیات جهانی باشد، صبغه تحقیق دادند.» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ص ۳۲۱)

در جهان بینی و نگرش اسلامی که همه اقوام، نژادها و ملیت‌های متفاوت مخاطب قرآن هستند؛ «امت واحده» جایگزین ملت می‌گردد. و فرهنگ ایرانی نیز متأثر از این جهان‌نگری، رنگ فراملی و انسانی به خود می‌گیرد. به گفته زرین کوب «شک نیست که فرهنگ ایرانی صرف نظر از آنچه به کلی قومی، محلی و حتی مربوط به طبقات معین و زمان معین در آن هست، به وسیله ادبیات بزمی و حماسی، عاشقانه و خصوصاً ادبیات عرفانی خویش به بُعد جهانی می‌رسد و در آن جنبه‌های خویش تنها انسانی است، نه شرقی و نه غربی» (همو، ۱۳۵۶، ص ۳۸)

در هر عصر و روزگاری، هویت یک معنای جدید پیدا می‌کند. شاهرخ مسکوب بر این باور است که «ایرانیان ابتدا تعبیرشان از هویت توجه و آگاهی به خود و تباین از دیگران بود؛ ولی بپذیرفتن اسلام، اصل و جوهر هویت در چگونگی پیوند او با عالم بالا و با خدا معنا پیدا کرد که به ظاهر متناقض‌اند؛ در حالیکه تناقضی در کار نیست؛ بلکه ظهور هویت در دو ساحت متفاوت است؛ اولی جامعه شناسانه و دومی هستی شناسانه» (مسکوب، ۱۳۷۳: ۴۳-۴)

وی در جای دیگر می‌گوید: «هویت ملی امروز مفهومی متفاوت پیدا کرده است و نمی‌تواند صرفاً بر مبنای تاریخ و زبان باشد؛ بلکه باید بر مبنای زبان فارسی، تاریخ، مذهب و یا ترکیبی از هر سه باشد تا زمینه ارتباطات فراملی را فراهم نماید.» (بنوعیزی) که این معنا را در تفکرات عرفانی باید جستجو نمود.

۴- علل فراملی‌گرایی مولوی

اگرچه شعر حماسی بیشتر حوادث و رویدادهای قهرمانانه و تحسین برانگیز را به ذهن مخاطب متبادر می‌کند؛ ولی بعضی مفهوم حماسه را به هر نوع شعر مهیج و



انبساط‌آور تعمیم داده‌اند. رضا براهنی بر این باور است که: «شعر حماسی گاهی در جهت انبساطی، حتی به تعبیری که عرفا از این کلمه می‌کنند، برداشت حماسی در شعر، برداشت پرشور و جذبه و رقص‌انگیزی است در میان اشیاء؛ شعر حماسی یعنی حلولی انبساطی و پرنیرو در موجودیت اشیاء، طوری که همه چیز چهره‌بالنده و بانشاط یابد. اگر فردوسی در شکل ظاهری شعرش و در انتخاب مضامین، شاعری حماسی است؛ مولوی از نظر معنوی و شکل باطنی و برداشت ذهنی، شاعر حماسی دیگری است.» (براهنی، ۱۳۷۱: ص ۱۷۵)

وی در ادامه گوید: «مولوی نفسی عارف و نفسی حماسی دارد. در شعر او، انسان همه‌طرفیت‌ها و قدرت آفرینش منسوب به خدا را در خود می‌بیند. انسان همه چیز را با تمام قدرت خود دوباره می‌آفریند و این خصوصیت حماسی دیگری است.» (همان، صص ۹-۱۷۸)



۲۳

ولی حتی اگر سروده‌های عرفا از جهت تهییج احساسات و برانگیختن ضمیر ناخود آگاه نوعی شعر حماسی به شمار آید و مرز بین حماسه و عرفان از بین برود؛ به لحاظ ارج نهادن به هویت انسانی، نگرشی فراملی بر جهان بینی ایشان حاکم است. شاهد این مدعا، وحدت‌نگری، اصالت دادن به روح انسانی و فضیلت همدلی نسبت به هم‌زبانی است.

۱-۴- وحدت‌نگری

عرفا هویت انسانی را در فضایی گسترده تر از عالم خاکی و در یگانگی با حق جستجو می‌کنند. و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که عشق ورزیدن ایشان به همه آدمیان و عدم توجه به تفاوت‌های نژادی، قومی، مذهبی، ملی، ... همواره تأثیر شگرفی در رفع کشمکش‌ها و جنگ‌های خانمان‌برانداز داشته است. ریشه تفکر ملی‌گرایی و دعوت به همزیستی مسالمت‌آمیز در قرآن بیشتر بر مبنای وحدت و همبستگی ادیان است آنجا که می‌فرماید:

«قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئاً»

بگو ای اهل کتاب بیایید به سوى سخنى که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم. (آل عمران/ ۶۴)

از این رو عامل وحدت آدمیان در نگرش قرآن و عرفا، ایمان و عشق به خدای واحد و عدم ارزش گذاری به امتیازات قومى و ملّی است. وحدت ادیان بر مبنای حقیقت واحد در نگرش مولوى است:

صد کتاب ار هست، جز یک باب نیست

صد جهت را قصد، جز محراب نیست

این طرق را مخلصش، یک خانه است

این هزاران سنبل از یک دانه است

(مولوى، ۶/۳۶۶۷)

گسترده گى این وحدت نگرى تا حدى است که وی کل مثنوى را دکان وحدت

مى نامد:

مثنوى ما دکان وحدت است

غير واحد هر چه بينى آن بت است

(مولوى، ۶/۱۵۲۸)

۲-۴- اصالت روح انسانی

در جهان بینی عرفانی، روح، فى نفسه از تعینات جسمی و اقلیمی وارسته و آزاد

است:



روح با علم است و با عقل است یار

روح را با تازی و ترکی چه کار؟

(همو، ۲/۵۶)

حدّ جسمت یک دو گزخود بیش نیست

جان تو تا آسمان جولان کنی است

تا به بغداد و سمرقند ای همام

روح را اندر تصور نیم گام

(همو، ۳-۴/۱۸۸۲)

زیرو بالا، پیش و پس وصف تن است

بی جهت آن ذات جان روشن است

(همو، ۱/۲۰۰۸)



عدم اعتبار جسم به دلیل پابندی به مکان و جهت و در نتیجه بی جهت بودن روح

۲۵

یکی از دلایل استوار فراملی گرای عرفا خصوصاً مولوی است. در باور وی عامل همه

دشمنی‌ها و جدایی‌ها، اتکا به روح حیوانی است؛ زیرا که روح‌های انسانی همه در مقام

وحدت، نفس واحدند:

تفرقه در روح حیوانی بُود

نفس واحد، روح انسانی بُود

(همو، ۲/۱۸۸)

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جان‌های مردان خداست

(مولوی، ۴/۲۱۴)

منظور مولوی از روح حیوانی، جان وابسته به جسم است که بین انسان و حیوان مشترک است. و بر خلاف روح انسانی یا به تعبیر او روح باقی، متأثر از تغییرات جسم است. چنانکه گوید:

جای تغییرات، اوصاف تن است

روح باقی آفتابی روشن است

(همو، ۳۷۸۸/۴)

۳-۴- فضیلت همدلی نسبت به همزبانی

در عصر جهانی شدن، هویت انسانی در اندیشه مولوی نمود بیشتری پیدا می‌کند. مذهب مولانا مذهب بشردوستی و عشق ورزی به کل کاینات است که تمام تعینات وجودی، تفاوت‌ها و مرزها را ناپدید می‌سازد. اصل حضور و توجه محبوب در باور او و پیروانش، معنای هستی و سبب هستی آدمی را تفسیر و تعبیر می‌کند، مولانا در تمثیلی به این نکته اشاره می‌نماید:

گفت معشوقی به عاشق کای فتی

تو به غربت دیده ای بس شهرها

پس کدامین شهر از آنها خوشتر است

گفت آن شهری که در وی دلبرست

(همو، ۳۸۰۸-۹/۳)

از نظر وی شنیدن و درک ندای حق اختصاص به قوم و زبان و نژاد خاصی ندارد؛ بنابراین ارج نهادن به این وجوه تمایز و تعینات، برگرفته از تفکری سطحی و بی‌مایه است:

آن ندایی کاصل هر بانگ و نواست

خود ندا آن است و آن باقی صداست



ترک و کرد و پارسی گو و عرب فهم کرده آن ندا، بی گوش و لب

خود چه جای ترک و تاجیک است و زنگ فهم کرده ست آن ندا را چوب و سنگ

(مولوی، ۹-۱/۲۱۰۷)

از این رو زبان، نژاد، ملیت و هیچکدام از تعینات وجودی در اندیشه او تعیین کننده هویت نیست. درنگش او فضیلت همدلی برهمزبانی، رمز اصلی نمود هویت انسانی است:

همزبانی خویشی و پیوندی است

مرد با نامحرمان چون بندی است

ای بسا هندو و ترک همزبان

ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگر است

همدلی از همزبانی بهتر است

(همو، ۷-۱/۱۲۰۵)

مولوی برخلاف فردوسی که در فضیلت و ارزش سخن، حق مطلب را به طور کامل ادا می‌کند؛ سخن و گفتگوی ظاهری را چون غبار، حجاب درک حقیقت می‌داند و بیشتر مخاطب خود را به سکوت و تفکر فرا می‌خواند:

گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار

مدتی خاموش خو کن، هوش دار

تا به قل مشغول گردد گوششان

سوی روی گل نپرد هوششان

(همو، ۶/۷۰۱)

البته مهم‌ترین دلیل تأکید بر سکوت، ناتوانی و عجز زبان در بیان مشاهدات عرفانی است که رویکرد درون‌گرایانه عرفا را توجیه‌پذیر می‌کند:



لفظ در معنی همیشه نارسان

ز آن پیمبر گفت: «قدکلَّ لسان»

نطق اسطرلاب باشد در حساب

چه قَدَر داند ز چرخ و آفتاب

(مولوی، ۱۴-۱۳/۳۰۱۳)

این عبارت تنگ و قاصر رتبت است

ور نه خس را با أَخَص چه نسبت است؟

(همو، ۶/۲۷)

اگر محور اصلی ادبیات حماسی، تجلیل و بزرگداشت هویت ایرانی و دفاع از حریم و سرزمین باشد، پایه و اساس ادبیات عرفانی، درک اصالت و قداست جهان ماوراء و بی‌اعتباری و گذرا بودن دنیای خاکی است. بنابراین از حدیث مشهور پیامبر(ص) که فرمود: «حب الوطن من الایمان» (فروزان‌فر، ۱۳۶۶: ۹۷)، بر مبنای روحیه ملی‌گرایی حاکم بر زبان حماسه، علاقه به زادگاه و خاستگاه هر فرد استنباط می‌گردد که کاملاً متفاوت با نگرش عرفانی مولانا به این حدیث است که می‌گوید:

از دم حب الوطن بگذر مایست

که وطن آنسوست جان زین سوی نیست

گر وطن خواهی گذر آنسوی شط

این حدیث راست را کم‌خوان غلط

(مولوی، ۱۲-۱۱/۲۲۱۱-۴)

وی وطن حقیقی را جهان غیب می‌داند و هر نوع ملی‌گرایی را نفی می‌کند. نتیجه این فراملی‌نگری، تسامح در برخورد با دیگران است. طبیعتاً زمانی که عامل وحدت بخش آدمیان در نگرش قرآن و عرفا، ایمان و عشق به خدای واحد و عدم ارزش‌گذاری



به امتیازات قومی و ملی باشد؛ داشتن کنشی ملاحظت‌آمیز شگفت‌آور نیست. سهروردی در این مورد نقل می‌کند: «اگر چنان باشد که از آن جمع که در خانقاه مقیم باشند، یکی از میان ایشان، منازعتی و خصومتی کند با یکی، باید که از میانه هر دو یکی به نرمی و خوشی پیدا آید؛ اگر با وی ظلم کرده باشد، باید که با مظلوم تعدی نکند... قال الله تعالی: «ادفع بالتي هي احسن» یعنی اگر کسی با شما عداوت و دشمنی کند، شما در مقابله آن به مسامحت و مصالحت پیش‌آیی، و به محاسن اخلاقی که عنوان نامه فتوت است و گل بوستان مروت، خود را آراسته گردانی، تا از وخامت عاقبت مصون و محروس بمانی.» (سهروردی، ۱۳۷۴: ۵۴)

نسفی نشانه‌های کسی را که به دریای وحدت رسیده باشد، چنین ذکر می‌کند: «...با خلق عالم به یکبار به صلح باشد، و به نظر شفقت و مرحمت در همه نگاه کند و مدد و معاونت از هیچکس دریغ ندارد...» (نسفی، ۴۷)

تداعی اتحاد جان‌ها در عالم غیب، استوارترین عامل باز دارنده چالش‌ها و محو کننده فاصله‌ها و مرزهای جدایی‌آفرین میان اقوام و ملل متفاوت است؛ و در این راستا شاعران عارف، خصوصاً مولوی بسیار زیبا نقش خود را ایفا کرده‌اند:

تفرقه برخیزد و شرک و دُوی

وحدت است اندر وجود معنوی

چون شناسد جان ما جان تورا

یاد آرند اتحاد ما جری

(مولوی، ۳۰-۳۱/۳۸۲۹)

۶- فرجام سخن

شاهنامه فردوسی استوارترین سند هویت ملی بر تارک ادبیات ایران، نه تنها خودباوری و اعتماد به نفس ایرانیان را فزونی می‌بخشد؛ بلکه در نوع حماسی اثری بی‌بدیل و مایه فخر و مباهات غیر ایرانیان نیز هست.



بی‌عدالتی عرب مبتنی بر ناسیونالیسم، عشق به زبان فارسی و حفظ هویت ملی با زبان حماسی، مهم‌ترین انگیزه‌های فردوسی در سرودن این کتاب شکوهمند ادبی است. و همه این عناصر خواه ناخواه مرزبندی و تمایزی بین قومیت‌های متفاوت ایجاد می‌کند که زیر ساخت اصلی هر نوع حماسه است. بعضی براین باورند که امروز باید در پی یافتن نگرشی تازه نسبت به مفهوم «هویت ملی» بود و الزام گشودن باب این بحث، بدون مشاجرات لفظی، برداشت‌های سطحی، یادگار پرستی، و اتکاء به شجاعت نیاکان احساس می‌شود. (مهرزاد بروجردی) و برآند تا با ترکیبی از عناصر زبان فارسی، تاریخ، مذهب و دست یافتن به مفهوم تازه‌ای از هویت، زمینه ارتباطات فراملی فراهم گردد. و حقیقتاً دکترین عرفان ناب اسلامی مروّج همین معناست. ولی در همین روزگار نیز چنانچه بیم سلطه بیگانگان و انیرانیان برود؛ لزوم احیای هویت ملی و گرم شدن بازار حماسه‌سرایی احساس می‌شود. و مجدداً با ظهور نیاز به نشر همزیستی صلح‌آمیز؛ مرزبندی و تباین بین نژادها، ملیت‌ها و تمدن‌های متفاوت به تدریج رخت برمی‌بندد و روحیه فراملی‌گرایی جایگزین ملی‌گرایی می‌شود.



وحدت‌نگری، اصالت قایل شدن برای روح و اهمّیت همدلی بر همزبانی، مؤلفه‌های گسترش این تفکر فراملی و زمینه‌ساز ارزشی برای هویت انسانی و تسامح در برخورد با دیگران است. که طبعاً در محو هر نوع خودبینی تأثیرگذار است.

به هر صورت، هویت ایرانی در فراز و نشیب‌های تاریخ بازتاب پارادوکس ملی‌گرایی و فراملی‌گرایی بوده است. زیرا که ایرانیان هنگام تهاجم و شبیخون بیگانگان، ملی‌گرایی را سپر دفاع از هویت خود قرار داده و در روزگار اقتسدار و آرامش باب پیوندهای علمی، فرهنگی و سیاسی را با اقوام دیگر گشوده‌اند.

رویدادهای تاریخی در بستر زمان از حفظ بن‌مایه‌های اصیل فرهنگی و ادبی همراه با داد و ستدی هوشیارانه با تمدن‌های دیگر حکایت می‌کند که در واقع سیمای روان‌شناختی روحیه ایرانی را برملا می‌سازد. اگر در تلفیق فرهنگ‌ها، هویت اصیل دستخوش فراموشی نشود، انعطاف‌پذیری آگاهانه و ارادی، زمینه جذب تجربیات و افکار

روشن برون‌مرزی را فراهم می‌نماید و نویدبخش رشد، شکوفایی و پویایی هر چه بیشتر خواهد بود. همانگونه که تاریخ سیر تکوینی ادبیات حماسی به ادبیات عرفانی، شکل‌پذیری پلی از هویت ملی ایرانی به هویت انسانی جهانی را نشان می‌دهد. اندیشه عارفانه فراملی‌گرایی مولوی حقیقتاً هر گونه خودبینی و خودمحوری را نفی می‌کند و زمینه پیوند بشریت و در هم شکستن مرزها، نژادها و قومیت‌ها را فراهم می‌سازد. ولی اندیشه فردوسی زاینده خودباوری و اعتماد به نفس است. و در عصر حاضر ما ناگزیر از پذیرفتن این تناقض‌نمایی یعنی جمع بین خودباوری و اعتماد به نفس و محو خودبینی و خودمحوری هستیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱-ص ۴، شعوبه نام نهضت سیاسی فرهنگی است که توسط گروهی از روشنفکران ایرانی وطن دوست در فاصله قرن‌های اول تا چهارم اسلامی به انگیزه واکنش در برابر رفتار جابرانه برخی از حکام عرب مسلط بر ایران و تحقیرهایی که نسبت به ملت‌های مغلوبی چون ملت ایران روا می‌داشتند، به وجود می‌آید.

بنیانگذاران این نهضت به استناد آیه ۱۳ سوره مبارکه حجرات «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم» به حکام عرب خاطر نشان می‌نماید که شیوه برخورد غیر انسانی آنان با ملل مغلوب و کاربرد صفت موالی برای ایشان مخالف نص صریح قرآن کریم است. (رزمجو، ۱۳۸۱: ج ۱، ۸-۸۷)

۲-ص ۵، جلال ستاری در کتاب هویت ملی و هویت فرهنگی می‌نویسد: «هویت ملی در آغاز بیشتر معنایی سیاسی و ایدئولوژیک داشته است تا مفهومی فرهنگی، هرچند که این دو معنی ضرورتاً مانعه الجمع نیستند. (ستاری، ۱۳۸۰: ۹۶)

منابع و مأخذ



- ۱- ابریشمی عبدالله، ۱۳۷۳، نقد و بررسی ناسیونالیسم، نشر نگارنده، تهران.
- ۲- براهنی رضا، ۱۳۷۱، طلا در مس، ج ۱، نشر نویسنده، تهران.
- ۳- بهار، «ملک الشعراء»، ۱۳۳۵، دیوان بهار، ج ۱، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران.
- ۴- تیممی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۳۹، غررالحکم و دررالکلم، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵- ثاقب‌فر، مرتضی، ۱۳۷۷، شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، تهران، نشر قطره و معین.
- ۶- حقدار، علی اصغر، ۱۳۸۰، فرا سوی پست مدرنیته، انتشارات شفیع.
- ۷- حمیدیان، سعید، ۱۳۷۳، شاهنامه فردوسی (چاپ مسکو)، تهران، نشر قطره.
- ۸- رزمجو، حسین، ۱۳۸۱، قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۵۴، نقد ادبی، ج ۱، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- _____، ۱۳۵۶، نه شرقی نه غربی، انسانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱- _____، ۱۳۷۴، دفتر ایام، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۲- زمانی، کریم، ۱۳۷۹، شرح مثنوی، چاپ چهارم، انتشارات اطلاعات.
- ۱۳- ستاری، جلال، ۱۳۸۰، هویت ملی و هویت فرهنگی، تهران، نشر مرکز.
- ۱۴- صفا، ذبیح‌الدین، ۱۳۷۴، حماسه سرایی در ایران، چاپ ششم، انتشارات فردوسی.
- ۱۵- _____، ۱۳۷۵، دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، تهران، انتشارات هیرمند.
- ۱۶- فروزان‌فر، بدیع الزمان، ۱۳۶۶، احادیث مثنوی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۷- مسکوب، شاهرخ، ۱۳۷۳، هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران: انتشارات باغ آینه.
- ۱۸- مختاری، محمد، حماسه در رمز و راز ملی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس.
- ۱۹- نقوی، علی محمد، ۱۳۶۰، اسلام و ملی‌گرایی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم.
- 20- [www. Fore word Iranian Identity and the Persian language. htm](http://www.ForewordIranianIdentityandthePersianlanguage.htm). Ali Banuazizi.
- 21- [www. Iranian Identity ,contesting Nationalist constructions of Identity, Syraiversity ,Mehrza dBoroujerdi](http://www.IranianIdentity,contestingNationalistconstructions ofIdentity,Syraiversity,Mehrza dBoroujerdi).

